

نهاد طلاق^۱ تفسیری از داده‌های شهر کرمانشاه

محمد فرهادی*

(تاریخ دریافت ۹۷/۰۴/۱۶، تاریخ پذیرش ۹۷/۰۸/۱۵)

چکیده: خانواده همچون سایر نهادهای اجتماعی در جریان سازگاری با تحولات کلان، دست‌خوش تلاطمی است که خالی از خطر و خسران نیست. تحولاتی مانند بازاری شدن زندگی معاصر و پیامدهای اجتناب‌ناپذیر آن از جمله فردگرایی، مصرف‌گرایی، توسعه شخصی و پیشرفت، خانواده را با موقعیتی روبه‌رو کرده که مواجهه با آن منجر به بازاندیشی نقش‌ها و هنجارهای نهاد خانواده شده است. در این مقطع مشخص زمانی، واکنش عاملان اجتماعی رها کردن خود از قید این نهاد است که منجر به افزایش آمار طلاق شده است. از این منظر طلاق نشانه‌ای از نارسایی نهادی در خانواده و روی دیگر این نهاد است.

مسائل اجتماعی و اقتصادی متناظر با طلاق آن‌را به ضایعه‌ای بدل کرده که در حال آسیب‌رساندن به نهاد خانواده است. فقدان الگوی نهادی برای طلاق، عاملان اجتماعی را در مقابل پیامدهای آن تنها رها کرده است. توجیه ضرورت تلقی طلاق به مثابه یک نهاد برای تمهید مناسبات هنجاری عمل در این مرحله از زندگی هدف این نوشته است. روش متبوع مکتوب حاضر تحلیل داده‌های موجود و تدقیق و تصحیح آن با کمک مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته است.

آنچه به عنوان یکی از نتایج این پژوهش قابل اشاره است، کاهش آسیب‌ها از رهگذر تأسیس نهاد طلاق است. طلاق نه تنها پایان یک خانواده است بلکه با آثاری که به لحاظ اجتماعی به جا می‌گذارد به طور کلی در حال تبدیل شدن به پایان نهاد خانواده است. اما نهاد طلاق می‌تواند به استواری نهاد خانواده یاری برساند.

۱. «می‌توان نهاد را به همه عقاید و شیوه‌های رفتاری اطلاق کرد که اجتماع نهاد و یا تأسیس کرده باشد» (دورکیم، ۱۳۷۳: ۲۲). بر این اساس نهاد یک الگوی عمل است که در یک موقعیت و از رهگذر نقش تعریف می‌شود. این الگو «اجتماع نهاد» است و لذا جامعه از طریق «عقاید» و هنجارها آن‌را توجیه کرده و مشروعیت می‌دهد و از سوی اعضای جامعه پذیرفته شده و آن‌را «شیوه رفتاری» صحیح برای عمل می‌داند.

*. استادیار دانشگاه رازی. M.farhadei@gmail.com

مفاهیم کلیدی: کارکرد، مسأله جامعه‌شناختی، نهاد طلاق، نهاد خانواده، نقش.

طرح مسأله

مسأله مرکزی این نوشته حول این ایده سامان یافته که ضرورتاً «طلاق مسأله نیست». بلکه تلقی قالبی از طلاق به مثابه «مسأله» به توقع حل آن راه می‌برد و پژوهش به «حل مسأله» بدل می‌شود حال آن‌که کارکرد اصلی این تحقیق «طرح مسأله» است. در این رویکرد چه بسا یک مسأله نه حل، که منحل می‌شود.

از منظر جامعه‌شناختی تعریف یک پدیده به مثابه «مسأله»، نیازمند توجیه و تعیین نسبت آن با سایر پدیده‌های اجتماعی است. بر این اساس امکان انتزاع یک مسأله از سایر واقعیات اجتماعی و بررسی خودبسنده آن مجاز نیست و بدل کردن یک پدیده به معضله تحقیق^۱ مستلزم فهم آن در جریان رابطه با سایر مؤلفه‌های اجتماعی است. به واسطه تعامل پیچیده همین مؤلفه‌های متکثر، کردارهای فردی به نتایجی جمعی منجر می‌شود که مورد انتظار و توقع عاملان نبوده است. این رابطه را با مفهوم «نتایج ناخواسته کنش»^۲ مورد تحلیل قرار می‌دهند و اهمیت آن تا جایی است که علم جامعه‌شناسی را با آن تعریف می‌کنند.^۳ بر این اساس نظام‌های ارزشی، هنجارها، نهادها و کردارهای آدمی می‌توانند کارکردهای پنهانی داشته باشند که ممکن است از چشم عاملان دور بماند اما این وضعیت آن‌ها را از اثرات ناخواسته و پنهان اعمال‌شان مصون نمی‌کند.

ارزش‌هایی مانند ازدواج، هنجارهای مربوط به آن و نهاد خانواده در تلائم با سایر مناسبات نتایجی ناخواسته به بار می‌آورد که ممکن است مطلوب نباشد. لفظ «مطلوب» در این جا به ترجیحی دلالت دارد که از یک نظام ارزشی ناشی می‌شود و معمولاً مصلحان اجتماعی و سیاست‌مداران به آن قائل هستند. نکته این جاست که نمی‌توان آنچه را با نظام ارزشی ما سازگار نیست به عنوان یک «مسأله» اجتماعی برای علم جامعه‌شناسی تعریف کرد. حکم آغازین این نوشته که «طلاق مسأله نیست» بر همین مبنا استوار است. اهل سیاست - یا هر گروه ارزش‌بنیان دیگری - نمی‌توانند برای جامعه طرح مسأله کنند زیرا ترجیحات خود را با واقعیت خلط می‌کنند.^۴

1. problematic

۲. unintended consequences of action. باید در نظر داشت پیش از گیدنز، رابرت مرتون (۱۹۶۳) به این پدیده اشاره کرده است.

۳. گیدنز جامعه‌شناسی را علم مطالعه نتایج ناخواسته کنش معرفی می‌کند (۱۳۷۶).

۴. اینجا قصد نداریم وارد مجادله دانش/ارزش، هست/باید، ذهن/عین و علم/عمل و نسبت علوم اجتماع با همدیگر شویم. در امتداد همین حکم می‌توان گفت حتی اهالی سایر رشته مطالعات که جامعه را مرجع و منشأ نهایی تحلیل نمی‌دانند

از این منظر هدف اول این نوشته طرح مسأله طلاق در نسبت با سایر مؤلفه‌های اجتماعی همبسته و جای‌دادن آن درون جریان سیال مناسبات اجتماعی است. طلاق فشارسنجی است که با آن می‌توان وضعیت خانواده، تحولات فردی و اقتصادی جامعه را اندازه گرفت. بارگیری نهاد خانواده با کارکردهای اقتصادی، آموزشی، تربیتی و روانی بی‌شمار و غفلت از جامعه و نهادهای اجتماعی، فشار مضاعفی را بر نهاد خانواده وارد می‌کند که به تلاشی آن منجر می‌شود. لذا اولویت این نوشته طرح مسأله طلاق از منظر جامعه‌شناختی و «تبیین کارکردی» آن است.

در گام بعد هدف این نوشته مطالعه‌ی طلاق بر اساس تجربه زیسته‌ی افراد درگیر در این پدیده است. عاملان چگونه با شرایط پیش، حین و پس از طلاق کنار می‌آیند و از چه مفاهیم و نهادهای اجتماعی برای گذار از این وضعیت مدد می‌جویند. آیا «نهاد طلاق» در ایران وجود دارد؟ قواعد و هنجارهای آن کدامند؟ کارکردهای آشکار و پنهان طلاق کدامند و کژکارکردها کدام؟ مرجع تحلیل این نوشته استان کرمانشاه است و مفروضات متبوع مقاله با محک داده‌های این استان سنجیده خواهند شد.

متکای نظری

راهنمای مفهومی این مکتوب، پاره‌های فکری است که موضوع نوشته آن‌ها را کنار هم نشانده است. تعریف مسأله و توجیه آن مهمترین بخش یک پژوهش اجتماعی است که مفروضات بنیادی آن‌را تعیین می‌کند. واقع این است که تشخیص یک مسأله به مثابه یک مشکل اجتماعی نیز متأثر از همین مفروضات است که خود مبتنی بر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی متبوع محقق است. از این رو تصریح برخی از این مفروضات برای تدقیق منظر این مقاله ضروری به نظر می‌رسد. مرتون (۱۳۷۶) در تعریف و تبیین مشکلات^۱ اجتماعی و نحوه تشخیص یا اولویت‌بندی آن‌ها، تصریح می‌کند جلوه آشکار مسائل یا جلب توجه عموم به آن، نباید تنها مرجع جامعه‌شناس برای تعریف یک مشکل اجتماعی باشد. برخی مسائل - که پیامد مناسبات جاری و پذیرفته‌شده در جامعه

نیز- از جمله فلسفه و روان‌شناسی- نمی‌توانند برای «جامعه‌شناسی» طرح مسأله کنند. ما این بحث درازدامن را با حکم دورکیم خلاصه می‌کنیم که «واقع اجتماعی را جز با واقع اجتماعی نمی‌توان تبیین کرد» (۱۳۷۳؛ ۱۵۳). لذا تنها ارزش راهنمای تحقیق جامعه‌شناختی خود جامعه و انسجام آن است. (ن.ک به مرتون، ۱۳۷۶)

۱. مرتون لفظ *problem* را به کار گرفته است و مترجم به درستی آن را به مشکل ترجمه کرده است. در تعریف تخصصی مشکل اجتماعی با مسأله اجتماعی مرزبندی‌های مشخصی دارد. یک مسأله اجتماعی لزوماً مشکل یا آسیب اجتماعی نیست. مرجع طرح مسأله یا تشخیص مشکل و آسیب نیز متخصص جامعه‌شناسی است. موضع مقاله نیز بر همین مبنا استوار است؛ طلاق مسأله است اما آیا مشکل یا آسیب هم هست؟

هستند- برای عموم قابل تشخیص نیستند؛ مفاهیم «کارکرد آشکار» و «کارکرد پنهان» که مرتون ابداع کرد بر همین مبنا استوار هستند. مرتون حتی پیش‌تر رفت و افزود برخی از مناسبات ارزشی که جامعه مقید به آن‌هاست پیامدهایی برای زندگی جمعی به‌بار می‌آورند که ممکن است مورد توقع عاملان اجتماعی یا سیاست‌گذاران و مروجان آن‌ها نباشد. مفاهیم «کژکارکرد» و «نتایج ناخواسته کنش» از همین بصیرت‌های نظری او حاصل شدند.

مرتون از کارکردگرایان وفادار به سنت دورکیمی بود و تحولات جامعه را به خود جامعه و مناسبات آن ارجاع می‌داد. از این منظر جامعه تابع منطق درون‌زای خویش است و تحلیل مناسبات اجتماعی باید معطوف به توضیح کارکردی نهادهای اجتماعی باشد. هر الگوی رفتاری در این رویکرد در قالب مجموعه قواعد درهم‌تنیده مطالعه می‌شود که در پاسخ به نیازی فراهم آمده است. «کارکرد» و مفاهیم همبسته مانند کژکارکرد و کارکرد پنهان یا کژکارکرد آشکار و پنهان، جامعه را مرجع و منشأ تغییرات اجتماعی می‌داند و به این ترتیب برای محقق و ناظر امکان تحلیل فارغ از تمایلات و ارزش‌های متبوع فردی یا جمعی را فراهم می‌سازد.

تا جایی که به موضوع این مکتوب مربوط می‌شود، خانواده نهادی دیرپا با کارکردهای آشکار و پنهان و همچنین کژکارکردهای آشکار و پنهان خاص خود است. یک نهاد همواره در نسبت با سایر نهادها معنا می‌یابد و بر همین قیاس با تحولات آن‌ها تأثیر و تأثر متقابل دارد. لذا تحلیل خانواده، کارکردها و کژکارکردها و مسائل آن بدون توجه به این تغییرات که در عرصه‌های به ظاهر دور از خانواده روی می‌دهد، قرین توفیق نخواهد بود. از این منظر فهم خانواده، وضع موجود و سمت و سوی آن در آینده، موکول به فهم و تحلیل تحولات خرد و کلان اجتماعی‌ست که پیرامون خانواده روی داده است.

جامعه ایران و به طریق اولی شهر کرمانشاه در سده اخیر با جریانی مواجه بوده که می‌توان آن‌را «منطق بازار» نامید^۱. غلبه این منطق در زندگی شهری، اقتصاد، فرهنگ، دانشگاه، هویت شخصی، سیاست، سبک زندگی و همه عرصه‌هایی که می‌توان بر اساس یک منطق از هم تفکیک کرد، قابل مشاهده است. خانواده نمی‌تواند از جریان خودفزا بر کنار بماند و بر اساس زمینه فرهنگی و تاریخی هر اقلیم اجتماعی به این فرایند واکنش نشان خواهد داد.

۱. هر پژوهشگری به فراخور رویکرد متبوع‌اش عنوان متفاوتی به این فرایند خواهد داد؛ سرمایه‌داری، لیبرالیسم، امپریالیسم، مدرنیسم، مدرنیزاسیون، جهانی‌شدن، تهاجم فرهنگی، توسعه و ... همه نام‌های این اتفاق است. شرح نسبت این مفاهیم یا مکانیسم آن‌ها در تغییر مناسبات شهرهای پیرامونی ایران قصه دراز دامنی است که مسأله مرکزی علم اجتماعی در ایران است.

«طلاق» که کنون توجه این نوشته است یکی از انواع واکنش به این تحولات پیرامون خانواده است. به جز این، خانواده با مصائب بسیاری در سایر کارکردهای خود روبه‌رو است لذا طلاق تنها تهدید خانواده نیست و می‌توان ادعا کرد تلاش برای کاهش طلاق کمکی به تقویت این نهاد به شکل مرسوم نمی‌کند. شاید اکنون ادعای آغازین این نوشته روشن‌تر شده باشد که گفته شد «طلاق مسأله نیست». این موضع توجه ما را به مناسبات فراتر از خانواده جلب می‌کند که در پرتو آن‌ها چه بسا مسأله طلاق نه حلّ که منحل می‌شود.

تحت تأثیر منطق بازار خانواده به یک شرکت تجاری-سهامی بدل شده است که افراد آن‌را به مثابه محمل سرمایه‌گذاری عمر و زندگی تلقی می‌کنند. منطق تجارت سود است و اگر شراکتی نتواند این مهم را تأمین کند کارکرد خود را از دست داده و از میان می‌رود. بدیهی است مقصود از سود تنها سود مادی و اقتصادی نیست که البته نقش مهمی را ایفا می‌کند اما حتی اگر خانواده را شرکت سهامی احساس، عاطفه و تعهد بدانیم باید آگاه باشیم منطق سود بر آن حاکم است و احساس خسران برای هر یک از طرفین پایان این شراکت خواهد بود. استیلاي منطق سود در خانواده آغاز ورود این نهاد به بازار آزاد و همه مناسبات حاکم بر آن است. اعضای این نهاد/ شرکت، خانواده را محلی برای «پیشرفت» و ترقی جایگاه فردی و اجتماعی خود می‌دانند و این تعبیر، علت وجودی تشکیل این نهاد است و نباید موجب تعجب باشد اگر علت پایان این شراکت هم باشد. ایده پیشرفت که انسان ترازنویین خود را درون آن تعریف می‌کند نمی‌تواند در همه عرصه‌ها جاری باشد اما از خانواده کنار گذاشته شود^۱. واقع این است ازدواج به مثابه یک گام برای توسعه و تکامل شخصی، تلقی سنتی که پاسخ به نوعی فشار اجتماعی بود را کنار زده است. در پرتو این تحول نمی‌توان طلاق را با معنایی که به ازدواج سنتی پایان می‌داد مورد بررسی قرار داد. در مناسبات نوین، طلاق گام تکمیلی برای همان حرکت برای توسعه و تکامل شخصی است.

مناسباتی از این دست زنجیره‌ای از دلایل را پدید می‌آورند که با شرح قصه آن‌ها می‌توان وضع موجود و آینده خانواده را پیش چشم آورد. یکی از مهمترین حلقه‌های این زنجیر، «فردگرایی» است. طی این فرایند بر خلاف سنت که فرد در خدمت جامعه و خانواده قرار داشت، اکنون خانواده در خدمت توسعه و تمایز فرد قرار می‌گیرد. اکنون می‌توان به طرح این فرض خطر کرد که تشکیل خانواده همانند انتخاب شغل است و بخشی از حیات مادی انسان مدرن شده است. برخی از کارکردها نظیر تولید مثل، تأمین نیاز جنسی یا تأمین اقتصادی که در انحصار خانواده بود، برون‌سپاری شده یا

۱. مقایسه تلقی سنتی و مدرن از عشق که معضله فکری کسانی مانند زیگموند باومن در عشق سیال یا گیدنز در خانواده دموکراتیزه است تصویر روشن‌تری از این ادعا فراهم می‌کند.

امکان آن فراهم شده است. آنچه افراد را کنار هم می‌نشانند، پتانسیل متقابل دو نفر برای حفظ موقعیت یا ارتقای خود و همدیگر در جریان رقابت فرساینده و پرشتاب زندگی معاصر است.

با این اوصاف طلاق خود محصول جانبی مناسبات جاری در نهاد خانواده است و به عنوان یک راه‌کار در خدمت به‌کارکرد این نهاد قرار گرفته است؛ در واقع خانواده برای حفظ خود و ایفای کارکردهایش دست به دامن طلاق شده است. از سوی دیگر به واسطه تلقی سنتی از طلاق که برچسبی ناخوشایند و نوعی طرد اجتماعی محسوب می‌شود، عوامل اجتماعی در کشاکش پیشرفت و موفقیت فردی با توقعات اجتماعی به تناقضی که منشأ ناخشنودی‌های طلاق است، گرفتار می‌شوند. همین هنجارهای متناقض اجتماعی که کنش‌های متفاوتی از آن‌ها می‌طلبد به رنج طلاق می‌افزاید و به آن دامن می‌زند؛ همچنان که مسیر آینده و زندگی بعد از طلاق را برای آن‌ها تیره و با احساس ناکامی توأم می‌کند.

فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی منجر به تضعیف جامعه و نهادهایی شده است که منشأ اتصال فرد با دیگران هستند. در مقابل خانواده به عنوان تنها مفصل پیوند فرد و جامعه به رسمیت شناخته شده و مورد تأکید قرار گرفته است. در این فرایند سایر نهادهای اجتماعی و به تبع آن‌ها جامعه تضعیف شده و به مثابه فضایی غیردوستانه و گاه خصم‌آلود در مقابل خانواده قرار گرفته؛ خانواده چار دیواری امن و آرام است که بیرون از آن عرصه «غیبار» است که پرهیز از آن اولی‌تر.

این پدیده به دو دلیل تاریخی و سیاسی پدیدار شده است؛ اول به لحاظ تاریخی اعتماد بیرون‌گرویی در ایران ضعیف بوده و افراد با پیوندهای درون‌گرویی به ایل، طایفه، قبیله، کلان یا گروه مذهبی و قومی خود تعلق می‌یافتند و هر گروه یا فردی بیرون از این مرزبندی بیگانه محسوب می‌شد. این قبیله‌گرایی در شهرهای معاصر نیز بازتولید شده است و شهر به جای اینکه مانند دیگ درهم جوش^۱ که افراد را درون هویتی فراقومی جذب کند، بخاطر پیوندهای هویتی نیرومند خونی و خاکی، از درون پاره پاره شده است و محملی برای بازتولید سرمایه‌اجتماعی و جذب مشارکت شهروندان نیست. در این وضعیت افراد با بدبینی به «دیگران» در صدد تولید فضایی قابل اعتماد در مجموعه‌ای کوچکتر مانند خانواده بر می‌آیند. خانه آباد! شهر خراب!

در شهر خراب نمی‌توان خانه آباد بنا کرد لذا خانواده خود به واحدی مستقل از جامعه بدل شده و بار سنگین اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فردی را به دوش می‌کشد و به همین دلیل زیر بار این همه مسئولیت شانه خم کرده و آسیب‌های آن بروز بیشتری یافته است. تضعیف جامعه به نفع خانواده دامن خود این نهاد را هم گرفته و اکنون خانواده با همه وظایف توان‌فرسا تنها مانده است.

1 . melting pot

۲. در پرتو این وضعیت می‌توان شعار «شهر ما خانه ما» و منطق پس‌آن را روشن‌تر دریافت.

فرد در خارج از خانواده هیچ پیوندی با جامعه ندارد و خانواده نیز توان حمایت از فرد را ندارد، سرگشتگی و بی‌پناهی، فقدان اعتماد فرد و جامعه را یکجا در خود فرو گزارده است. دوم به لحاظ سیاسی نهاد خانواده به مثابه نهادی محافظه‌کار به دلیل اهمیت زیادی که برای حفظ مناسبات خرد و کلان اجتماعی و سیاسی دارد مورد تأکید بسیار بوده و به همین دلیل جامعه و اهمیت تقویت نهادهای آن مورد غفلت قرار گرفته است.

به این ترتیب می‌توان حدسی متهورانه از چرایی طلاق پیش نهاد تا به محک داده‌های موجود به آزمون کشیده شود. طلاق وجهی کارکردی دارد و تحلیل و مطالعه آن نیازمند جایابی این پدیده در نسبت با سایر تحولات اجتماعی است. تحولات خانواده در کنار تغییرات بنیانی جامعه، طلاق را به دماسنجی برای موقعیت خانواده و وضعیت مناسبات اجتماعی تبدیل کرده است. طلاق واکنشی است به وضعیت خانواده و تحولات کلانی که جامعه را در بر گرفته است. هر طرح مسأله از طلاق باید چنین فرایندی را در نظر داشته باشد. این نوشته مدعی است طلاق به خودی خود مشکل یا آسیب نیست. در واقع حتی باید از این پدیده آسیب‌زدایی شود و به مثابه نهادی برای حمایت افراد بعد از طلاق مورد بازاندیشی قرار گیرد. حتی هزینه‌های طلاق اعم از اجتماعی، فردی، حقوقی ممکن است خانواده را از درون تهی کرده و فرد را به روابط خارج از چارچوب خانواده سوق دهد. همچنان‌که ازدواج مجدد برای افراد مطلقه باید به‌منزله جایگزینی مطمئن طرح و بررسی شود. باید افزود آسیب‌های مهمتری نسبت به طلاق خانواده را تهدید می‌کند که توجه به آن‌ها طلاق را از مرکز توجه جامعه‌شناختی کنار می‌زند. عدم تمایل به ازدواج، بالا رفتن سن ازدواج، ازدواج به مثابه برنامه‌ای شخصی نه پروژه‌ای اجتماعی و معیارهای فردگرایانه برای تشکیل خانواده از مختصات نوین خانواده ایرانی است که اولویت بیشتری برای بررسی و مطالعات تجربی داراست. این نوشته تلاش می‌کند فرض‌های فوق درباره تحولات ازدواج، خانواده و جایگاه طلاق در این میان را آزمون کند.

روش‌شناسی

اطلاعات این مکتوب به روش‌های مختلف جمع‌آوری شده است. داده‌های موجود از قضا مورد اعتماد نیستند اما محقق چاره‌ای جز مراجعه به آن‌ها ندارد. گویا مرجع مشخصی برای جمع‌آوری اطلاعات طلاق وجود ندارد و همین نشان‌دهنده دشواری تحقیق درباره پدیده‌های اجتماعی از جمله طلاق است. داده‌های دادگاه خانواده با اطلاعات ثبت‌احوال و گزارش‌های مرکز آمار همخوانی ندارد. همچنین به واسطه مسأله این نوشته که مراجعه به تجربه زیسته افراد طلاق گرفته را ضروری می‌کرد، مصاحبه‌های حضوری با زنان و مردان طلاق گرفته یا در آستانه طلاق انجام شده است. همچنین اطلاعات پرونده‌های مطرح در دادگاه خانواده کرمانشاه در سه سال ۹۳ تا ۹۵ نیز مورد

استفاده قرار گرفته است. در این پرونده‌ها برخی اطلاعات از جمله دلایل طلاق، مدت زندگی مشترک، و پیش‌گامی مرد یا زن در درخواست طلاق مورد اشاره قرار گرفته است. در این اطلاعات تعداد طلاق‌ها نیز گزارش شده که فاصله‌ی بسیاری با داده‌های مرکز آمار دارد لذا در میزان طلاق قابل استناد نیست.

بر این اساس روش جمع‌آوری اطلاعات ترکیبی از داده‌های کمی منتشر شده، داده‌های فرآوری شده از بررسی پرونده‌های طلاق استان و همچنین مصاحبه‌های حضوری با افراد طلاق‌گرفته فراهم آمده است.

بر همین قیاس روش تحلیل مبتنی بر طبقه‌بندی، یافتن دلالت‌های نظری اطلاعات در پشتیبانی از مفروضات تحقیق و چپ‌نش آن‌ها برای توضیح چرایی طلاق و سمت و سوی احتمالی آن است. اعتبار تحقیق از سازگاری درونی تفسیر اطلاعات با رویکرد نظری متبوع این تحقیق فراهم می‌آید. تعمیم نتایج موکول به تأمین داده‌های با پوشش جمعیتی وسیع‌تر با رعایت مفروضات نظری نمونه‌گیری کیفی خواهد بود.

تحلیل یافته‌ها

برای ورود به تحلیل نتایج و محک برخی مفروضات و تفسیر اطلاعات موجود، چند نکته در باره تصویری کلی از طلاق در کشور و وضعیت استان کرمانشاه ضروری است. اول، واقع این است که حتی اطلاعات رسمی منتشر شده در مورد آمار طلاق در یک گزارش نیز دارای اعداد و ارقام متفاوتی است و از این جهت آمارهای مربوط به تعداد طلاق در هر گزارشی قابل اعتماد نیست. با این حال اگر روند ده‌ساله را در نظر بگیریم می‌توانیم اطلاعات موجود را با اطمینان بیشتری تفسیر کنیم. بر این اساس تعداد طلاق - که در تحلیل جامعه‌شناختی نیز دلالت معتبری ندارد - در این نوشته مدنظر نیست و به‌جای تعداد، روند افزایش یا کاهش را مورد تأکید قرار می‌دهیم.

دوم؛ اطلاعات طلاق بر اساس مسأله جامعه‌شناختی از هم تفکیک نشده است و اساساً هیچ نهادی که به نوعی به واقعۀ طلاق مربوط است آماری که برای تحلیل جامعه‌شناختی مفید باشد تولید نمی‌کند؛ رویکرد ثبت‌احوال جمعیتی است؛ رویکرد دادگاه خانواده حقوقی است؛ بهزیستی آماری در این زمینه منتشر نمی‌کند. برخی از اطلاعات هم در محاق مناسبات اداری توقیف است و دسترسی به آن نیازمند فرایندی امنیتی است. حتی اطلاعات منتشر شده نیز با کمترین جزئیات ارائه می‌شوند.

بر این اساس ابتدا با مرور وضعیت طلاق در کشور و بعد استان کرمانشاه برخی از اعداد پایه را که اساس تحلیل هستند معرفی خواهیم کرد که متکای آماری فرضیات مقاله نیز فراهم شود.

۱. آمار طلاق

بر اساس «گزارش تبیینی طلاق در ایران» که از سوی دفتر اطلاعات جمعیتی و مهاجرت سازمان ثبت احوال کشور منتشر شده، تعداد طلاق در ایران از مورد در سال ۸۸ به ۱۵۵/۳۶۹ مورد در سال ۹۲ و ۱۸۱/۰۹۲ مورد در سال ۹۵ رسیده است^۱ (۱۳۹۶، ۲۱) که با شیئی ملایم افزایش یافته است.

بر اساس همین گزارش میزان طلاق در استان کرمانشاه از ۳۶۷۰ مورد در سال ۸۸ به ۴۶۰۷ مورد در سال ۹۱ و ۵۱۶۲ مورد در سال ۹۵ رسیده است (همان، ۲۴). بر مبنای رتبه عمومی طلاق که بر اساس تعداد طلاق بر کل جمعیت به دست می‌آید، نرخ طلاق در استان کرمانشاه ۲/۵ بوده است؛ ۲۵ مورد به ازای ده هزار جمعیت. طلاق در استان کرمانشاه بعد از گیلان و تهران رتبه سوم را در کشور داراست (همان، ۹).

چنان‌که اشاره شد تعداد طلاق به تنهایی دلالت روشنی ندارد و نمی‌تواند افزایش یا کاهش تعداد را بدون ارجاع به تعداد ازدواج تفسیر کرد. بر همین اساس نباید از افزایش تعداد طلاق هراسید یا کاهش آن را امری لزوماً مطلوب ارزیابی کرد. ممکن است نرخ طلاق نسبت به تعداد ازدواج ثابت بماند اما به دلیل افزایش تعداد ازدواج تعداد طلاق نیز افزایش یابد. همچنین ممکن است کاهش تعداد طلاق بخاطر کاهش تعداد ازدواج باشد که لزوماً امری مطلوب نیست.

«گزارش وضعیت شاخص‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی کشور» که از سوی مرکز رصد اجتماعی کشور در سال ۹۴ برای استان کرمانشاه منتشر شده است، ۱۴/۸ ازدواج برای هر هزار نفر جمعیت بالای ۱۰ سال در کرمانشاه گزارش کرده که بیشتر از میانگین کشوری بوده است. این رقم برای شهرهای پاوه و کنگاور ۲۰ نفر بوده است. بر اساس همین گزارش به ازای هر هزار نفر جمعیت بالای ده سال ۷/۴ طلاق گزارش شده است. پاوه با ۷ طلاق به ازای هر هزار نفر جمعیت بالای ۱۰ سال بیشترین میزان را در استان به خود اختصاص داده است و این در حالی است که میزان ازدواج نیز در این شهر بالاترین میزان را در استان در اختیار دارد (۱۳۹۴، ۹۲-۱۰۰).

بر اساس این گزارش در سال ۹۲ به ازای هر ۱۰۰ ازدواج در استان ۲۲ مورد طلاق ثبت شده است که چنانکه در بالا اشاره شد در سال ۹۵ به ۲۵ مورد رسیده است. در سال ۹۲ کرمانشاه با ۲۹/۸ طلاق به ازای ۱۰۰ ازدواج و پاوه با ۲۵/۷ طلاق بیشترین آمار طلاق را به خود اختصاص داده‌اند. در همین سال شهر سنقر با ۰/۱ کمترین میزان طلاق را ثبت کرده است. همچنین ۳۴ درصد جمعیت بالای ۱۰ سال کشور تا سال ۹۰ مجرد بوده و هرگز ازدواج نکرده‌اند. این رقم، یعنی افراد مجرد هرگز ازدواج نکرده بالای ۱۰ سال در استان کرمانشاه ۳۸ درصد بوده که ۴ درصد بیشتر

۱. تعداد طلاق در ایران در صفحه ۱۱ همین گزارش ۱۶۵/۸۶۱ مورد ذکر شده که بیش از ۱۳ هزار اختلاف دارد.

از میانگین کشوری است. یعنی ۴۲ درصد مردان و ۳۴ درصد زنان استان هرگز ازدواج نکرده‌اند. یعنی با وجود تناسب نسبت جنسی در استان، زنان بیشتر ازدواج می‌کنند.

در تفسیر ارقام اخیر می‌توان گفت چون تعداد مردان مجرد بیشتر از زنان مجرد است لذا مردان متأهل بیش از یک همسر اختیار کرده‌اند؛ اختیار همزمان دو یا چند همسر یا ازدواج با دو یا چند زن هرگز ازدواج‌نکرده در طول زمان. بر این اساس می‌توان گفت مردان مطلقه، همسر فوت کرده یا متأهل به ازدواج با دختران هرگز ازدواج‌نکرده اقبال بیشتری دارند. می‌توان گفت بر اساس این آمار زنان مطلقه برای ازدواج مجدد موانع بیشتری بر سر راه دارند تا مردان مطلقه. لذا مناسبات ازدواج و طلاق به زیان زنان و به نفع مردان عمل می‌کند هرچند این مقوله‌ای است که در مناسبات فرهنگی پذیرفته‌شده یا به خوبی پوشانده شده است.

بر اساس مقایسه آمار طلاق و ازدواج می‌توان گفت نرخ طلاق با توجه به ازدواج با شیب ملایمی افزایش داشته است که متناظر با روند جهانی این پدیده است. در اروپا از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۱ ازدواج از ۸۰ درصد به ۴۰ درصد کاهش یافته و نرخ طلاق از ۱۰ درصد به ۲۰ درصد افزایش یافته است سازمان ثبت احوال (۱۳۹۶، ۸). هر چند مقایسه تعداد و نرخ ازدواج و طلاق جوامع با مناسبات فرهنگی مختلف قرین واقعیت نیست اما روند کلی را می‌توان قرینه‌سازی کرد.

۲. طلاق در شهر کرمانشاه

اطلاعات این فقره از تحقیق از آمارهای مربوط به سال‌های ۹۳ تا ۹۵ در دادگاه خانواده شهر کرمانشاه فراهم شده است و می‌تواند نمایی دقیق‌تر از چرایی طلاق در این شهر فراهم آورد. از آنجا که همه طلاق‌ها در دادگاه مطرح نمی‌شود و لذا اطلاعات همه طلاق‌ها در دسترس نیست این آمار در گزارش تعداد طلاق مرجع مناسبی نخواهد بود با این وصف می‌تواند از دلایل طلاق‌هایی که به این مرحله رسیده‌اند تصویر روشنی فراهم آورد.

جدول ۱: درصد مدت‌زمان زندگی مشترک در زمان طلاق

سال	سال ۹۳	سال ۹۴	سال ۹۵
کمتر از ۵ سال	۰/۳۹	۰/۳۷	۰/۳۹
۵ سال و بیشتر	۰/۶۱	۰/۶۳	۰/۶۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

بر اساس اطلاعات جدول ۱، وقوع طلاق در ۵ سال اول زندگی کمتر از سال‌های بعد از آن است. یک ایده‌ی فراگیر در مورد طلاق وجود دارد که طلاق در ۵ سال اول زندگی بیشتر است. به سخن دیگر به دلیل این که در ۵ سال اول اصطکاک بین زوجین بیشتر است اگر بتوانند تا سال پنجم

زندگی خود را حفظ کنند بعد از آن احتمال همراه شدن و ادامه زندگی بیشتر است. اطلاعات طلاق در کرمانشاه خلاف این تحلیل را نشان می‌دهد.

از نظر جامعه‌شناسی، نهاد خانواده جدای از مناسبات اجتماعی نیست و حتی اگر وضعیت تعاملات فردی درون خانواده هم درست عمل کند، برخی تعاملات خارج از خانواده برای محافظت از این نهاد ضروری است. این تفسیر از سوی سایر اطلاعات فراهم آمده از پرونده‌ها تأیید می‌شود. چنان‌که در ادامه خواهد آمد بیشترین فراوانی دلایل طلاق از سوی افراد «دخالت اطرافیان» و «سوءظن و بدبینی» و برخی مؤلفه‌های اجتماعی ذکر شده است.

واقع این است این اطلاعات مهمترین فرض این تحقیق را پشتیبانی می‌کند که مدعی است تقویت مناسبات و نهادهای اجتماعی برای حفظ و بقای خانواده ضروری است. رویکرد غالب که مدعی است تقویت نهاد خانواده منجر به انسجام اجتماعی می‌شود و فرد را بیرون از مناسباتی که او را احاطه کرده‌اند می‌بیند، خانواده را روی سرش نگه داشته، که باید آن‌را رو پاهایش باز گرداند. خود خانواده بخشی از جامعه است و تضعیف مناسبات اجتماعی در نهایت به زیان خانواده است. تقویت سرمایه اجتماعی، اعتماد برون‌گروهی و اعتماد انتزاعی از ضرورت‌های تقویت خانواده است که به شدت مورد غفلت واقع شده است. مفهوم اعتماد عام در این‌جا همان مناسبات اجتماعی است که در این نوشته به عنوان کلیدواژه مرتب تکرار می‌شود و تشریح آن نوشته را از هدف خود دور می‌کند لذا نیازمند پژوهشی مستقل است.

جدول ۲: درصد میزان آشنایی زوجین پیش از ازدواج

سال ۹۵	سال ۹۴	سال ۹۳	
۰/۳۵	۰/۲۸	۰/۷۶	آشنایی دارند
۰/۶۵	۰/۷۲	۰/۲۴	آشنایی ندارند
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع

بر اساس اطلاعات جدول ۲ در سال ۹۴ و ۹۵ کسانی که آشنایی قبلی نداشته‌اند با تفاوتی معنادار بیش از کسانی که با هم آشنایی قبلی داشته‌اند، طلاق گرفته‌اند. اما در سال ۹۳ این رابطه برعکس است یعنی کسانی که آشنایی قبلی داشته‌اند، بیشتر به طلاق اقدام کرده‌اند. بر اساس اطلاعات جدول می‌توان گفت در مورد کسانی که به دادگاه خانواده مراجعه کرده‌اند، آشنایی قبلی اثری در طلاق آن‌ها نداشته است. اگرچه در سال‌های ۹۴ و ۹۵ کسانی که آشنایی قبلی نداشته‌اند بیشتر طلاق گرفته‌اند اما برای قضاوت در مورد سمت و سوی تأثیر این عامل بر طلاق، دست‌کم باید به داده‌های یک دهه دسترسی داشته باشیم. با این وصف باید افزود آشنایی قبلی به این دلیل که

همسانی و انطباق علایق، سلیق و وضعیت اجتماعی-فرهنگی (*matching*) افراد را بیشتر می‌کند می‌تواند متغیری در دوام ازدواج باشد اما برای حفظ خانواده کافی نیست.

این اطلاعات را می‌توان در پرتو داده‌های کیفی تدقیق نمود. در مصاحبه‌های انجام شده زنان پاسخ‌گو به اتفاق اذعان کرده‌اند که آشنایی قبلی با خواستگار خود نداشته‌اند. حتی اگر این افراد از آشنایان خانواده بوده‌اند، زنان آشنایی شخصی از آن دست که برای یک ازدواج لازم است با خواستگار خود نداشته‌اند. بنابراین نوع و میزان آشنایی می‌تواند کمک بیشتری به تحلیل این اطلاعات کند. همچنین مردان پاسخ‌گو نیز آشنایی را به شناخت محدود از خانواده همسر خود تعریف کرده‌اند. مردان بیشتر با برادر، پدر یا سایر خویشاوندان خانواده عروس آشنا بوده‌اند و به اعتبار آن اقدام به خواستگاری نموده‌اند.

مصاحبه‌شوندگان خانم تأکید می‌کنند که فرهنگ ازدواج قوم یا قبیله‌ای که به آن تعلق دارند، اجازه آشنایی بیشتر برای ازدواج را به آن‌ها نداده است. بر این اساس به نظر می‌رسد نهاد ازدواج و آداب و رسوم محلی آن - به مثابه یک نهاد اجتماعی - در دوام ازدواج می‌تواند متغیری تعیین‌کننده باشد. بازاندیشی این مناسبات اگر چه در جامعه جریان دارد اما مطالعه آن می‌تواند این فرایند را آگاهانه کرده و از خطر خلاء نهادی - یا نهادهای جایگزین نامناسب مانند فضای مجازی - محافظت کند.

همچنین می‌توان مفهوم آشنایی را با دلالت عام آن سنجید. آشنایی افراد با دنیای جنس مخالف و فهم اولویتهای آن‌ها در فرهنگ محلی می‌تواند به یافتن فردی از جنس مخالف که نزدیکی بیشتری با ترجیحات، علایق و سلیق فرد دارد کمک بسیاری کند. این فقره در پرتو داده‌های دیگر این پژوهش تدقیق بیشتری می‌یابد.

جدول ۳: درصد عدم رضایت از زندگی زناشویی

سال ۹۵	سال ۹۴	سال ۹۳	
۰/۵۲	۰/۵۶	۰/۵۳	زوج رضایت ندارد
۰/۴۸	۰/۴۴	۰/۴۷	زوجه رضایت ندارد
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع

عدم رضایت از زندگی زناشویی اعم از روابط جنسی و تعامل و معاشرت دوطرفه همسران با همدیگر است که برخی اخلاق و منش فردی و جمعی را نیز در بر می‌گیرد. بر اساس داده‌های جدول ۳ در سال‌های مورد بررسی میزان عدم رضایتمندی مردان از زندگی زناشویی بیش از زنان است هر چند مقدار آن زیاد نیست اما در همین حد هم مسأله‌ای چالش‌برانگیز در مطالعه طلاق در کرمانشاه است.

برای تحلیل دقیق این اطلاعات باید می‌توانستیم رضایت جنسی و رضایت عام از زندگی را تفکیک کنیم. در گام بعد تأثیر عدم رضایت جنسی در وقوع طلاق را بررسی خواهیم کرد. اما عدم رضایت مردان از زندگی را می‌توان به تفاوت «انتظارات» مردان با «واقعیات» زندگی تعبیر کرد. مردان وقتی وارد زندگی مشترک می‌شوند هنوز فردیت خود را در مرکز برنامه‌ها و اهداف خود قرار می‌دهند و وقتی توقعات همسر را مانع خود می‌بینند از نهاد ازدواج یا زندگی مشترک دلزده می‌شوند. ناهمسانی انتظارات از ازدواج بین زنان و مردان نقش زیادی در عدم رضایت از زندگی زناشویی داراست.

زنان نیز البته در عدم رضایتمندی از زندگی نزدیک به مردان هستند و همین تحلیل درباره زنان نیز صائب است. لذا می‌توان گفت در این فقره یعنی عدم رضایت از زندگی، فرد منشأ مشکل نیست بلکه نقصان نهادی عامل این پدیده است. تحلیلی که در مورد بازاندیشی اجتماعی شدن برای ازدواج و مقوله‌ای که در سطور پیشین به‌عنوان «آشنایی» مورد اشاره قرار گرفت در این مورد نیز قابل اتکا است. در جریان تغییرات نهادی کلان که به‌واسطه گذار جامعه در حال جریان است، نهادهای اجتماعی همانند خانواده در حال هماهنگی با این تحولات هستند و ناسازگاری‌هایی از این دست اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. فردگرایی زندگی نوین با آداب و اهداف نهادهای جمع‌گرایی مانند خانواده سنتی دچار تعارض شده اما نمود آن نزد افراد به شکل نارضایتی از زندگی مشترک بروز می‌کند و افراد طرف مقابل را مقصر این وضعیت می‌دانند در حالی که این نقصی نهادی است که افراد را قربانی می‌کند. از آن‌جا که فرد طرف مقابل را مقصر می‌داند، طلاق را به عنوان راه حل انتخاب می‌کند اما بعد از ازدواج مجدد باز هم در می‌یابد که مشکل به جای خود باقی است. برای اثبات این فرض تحقیقی در ازدواج‌های مجدد افراد مطلقه ضروری است.

یک نکته دیگر لازم به اشاره است؛ رضایت از زندگی یک مقوله کلان است و باید آن را به ابعاد انضمامی‌اش تجزیه کرد. روابط جنسی به خودی خود تنها بخشی از زندگی مشترک است و اثر آن در همین محدوده قابل بررسی است اما اگر همین رابطه درست عمل نکند احتمالاً سایر ابعاد زندگی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و نارضایتی از سایر وجوه زندگی مشترک را تشدید می‌کند. فرض مقابل نیز صحیح است یعنی اگر رابطه جنسی درست عمل کند اما مثلاً تعاملات اجتماعی زوجین برای همدیگر آشفته و نامطلوب باشد، به رابطه جنسی هم سرایت کرده و اثر آن را خنثی می‌کند. از این منظر نهاد ازدواج و خانواده را باید در کلیت خود مورد بررسی قرار داد و از تقلیل آن به فرد یا رابطه فردی یا جنسی پرهیز نمود. برخی آمار و اطلاعات در مورد تأثیر بالای رابطه جنسی در دوام خانواده ناشی از تقلیل‌گرایی و روان‌شناسی‌سازی مقولات جامعه‌شناختی است.

عدم رضایت از زندگی زناشویی به یک مفهوم فرجه در مطالعات خانواده نیز ارجاع دارد؛ طلاق عاطفی. طلاق رسمی که در این نوشته مورد توجه است آخرین حلقه جدایی در خانواده است و

محصول فرایندی است که طلاق عاطفی جزئی از آن است. اطلاعاتی در مورد طلاق عاطفی در دست نیست اما از داده‌هایی همانند جدول فوق می‌توان بخشی از آن را به تصویر کشید. اساساً رضایت از زندگی مفهومی جدید است و در گذشته - جهانی که سنت در احاطه داشت - شانه خالی کردن از وظایف خانوادگی یا زناشویی به دلیل عدم رضایت از کسی پذیرفته نبود زیرا خانواده فقط نهادی برای نیازهای فردی نبود بلکه فرد در آن کاملاً در احاطه جمع قرار داشت و باید توقعات جمعی را بر نیازهای فردی خود ترجیح می‌داد. برای مثال در سنت، طلاق به دلیل عدم تفاهم یا عدم رضایت از زندگی انگشت‌شمار بود در مقابل مثلاً اعتیاد یا نازایی زن یا مرد برای طلاق رایج بود و از افراد پذیرفته می‌شد زیرا فرد توقعاتی را که جامعه از خانواده داشت برآورده نمی‌کرد. همین دلایلی که در گذشته و امروز برای طلاق برشمرده می‌شود می‌تواند تصویری روشن از تحول نهاد ازدواج و طلاق به نمایش بگذارد؛ طلاق در خدمت فرد و تمایلات اوست نه جامعه و مطالبات اجتماعی.

جدول ۴: دلایل طلاق به درصد

توضیحات	سال ۹۵	سال ۹۴	سال ۹۳	دلیل طلاق
بیش از ۹۰ درصد موارد اعتیاد مردان	۰/۵	۰/۱۰	۰/۱۳	اعتیاد
	۰/۲	۰/۲	۰/۲	خیانت
	۰/۵	۰/۲	۰/۳	بیکاری
	۰/۴	۰/۶	۰/۶	عدم مسؤلیت‌پذیری
	۰/۰	۰/۰	۰/۱	اختلالات روانی
	۰/۲	۰/۹	۰/۳	عدم رضایت جنسی
	۰/۱۶	۰/۱۴	۰/۱۱	دخالت اطرافیان
از طرف مرد	۰/۴	۰/۴	۰/۵	ضرب و شتم
	۰/۹	۰/۱۴	۰/۱۴	سوءظن و بدبینی
	۰/۳	۰/۳	۰/۲	اختلاف طبقاتی
مربوط به مردان	۰/۵	۰/۳	۰/۲	درآمد ناکافی
	۰/۰۸	۰/۰۵	۰/۱	ازدواج مجدد شوهر
	۰/۰	۰/۳	۰/۳	تنفر عدم علاقه
مربوط به مردان	۰/۱	۰/۰۹	۰/۱	نداشتن مسکن مستقل
	۰/۲	۰/۳	۰/۱	ازدواج تحمیلی

توضیحات	سال ۹۵	سال ۹۴	سال ۹۳	دلیل طلاق
	۰/۰۸	۰/۱	۰/۰۵	اختلاف مذهبی
مربوط به مردان	۰/۰۶	۰/۰۴	۰/۰۷	ورشکستگی سرپرست
	۰/۰	۰/۰۲	۰/۰۳	تجمل‌گرایی
	۰/۰	۰/۰	۰/۰۲	فرب در ازدواج
	۰/۰۵	۰/۰۹	۰/۱	عقیم بودن مرد
	۰/۱	۰/۱	۰/۱	نازایی زن
بیشترین مورد مطرح شده وسواس است	۰/۰۵	۰/۰۷	۰/۰۴	بیماری صعب‌العلاج
	۰/۰۹	۰/۰۵	۰/۰۳	مهاجرت
	۰/۳	۰/۳	۰/۳	بددهنی
	۰/۶	۰/۵	۰/۷	بی‌احترامی
	۰/۶	۰/۷	۰/۶	بی‌توجهی
	۰/۵	۰/۰۷	۰/۱	دروغگویی
	۰/۱۶	۰/۲	۰/۸	سایر
	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	جمع ^۱

۱. در پرسش از دلایل طلاق، «دخالت اطرافیان» و «سوءظن و بدبینی» بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند. دو عامل تماماً اجتماعی و فرافردی که نهاد خانواده را تهدید می‌کند. دخالت اطرافیان در این میان بیشترین فراوانی را دارد و به نظر می‌رسد به یکی از گره‌گاه‌های اصلی بحث خانواده در کرمانشاه اشاره دارد. خانواده به دلیل بافت اجتماعی کرمانشاه نهادی جمعی است و ازدواج پیوند دو طایفه و خانواده محسوب می‌شود در حالی که افراد خود را مستقل ارزیابی می‌کنند اما در مواجهه با مناسبات اجتماعی، توانایی تعادل بین توقعات متعارض را ندارند. به نظر می‌رسد این مقطع،

۱. اختلاف ناچیز در جمع درصدها به خاطر پرهیز از گزارش اعشار ارقام است.

دوران گذار از خانواده گسترده به هسته‌ای در کرمانشاه است. هرچند جدایی محل زندگی زوجین پذیرفته شده باشد اما استقلال آن‌ها هنوز به رسمیت شناخته نشده و ناف خانواده از قبيله و طایفه جدا نشده است. آشکار است در مفهوم قبيله و طایفه نیز تجلی نوین آن را مدنظر داریم. سوءظن و بدبینی نیز یکی از دلایل پرسامد برای طلاق است. فقدان اعتماد اجتماعی به خانواده نیز رسوخ کرده و آنرا تهدید می‌کند. این آمار را می‌توان در کنار اطلاعات مربوط به عدم آشنایی قبل از ازدواج تفسیر کرد. اعتماد از تعامل فردی پدید می‌آید و مبتنی بر شناخت نزدیک طرفین است، فقدان این شناخت در بلندمدت باعث بی‌اعتمادی میان زوجین می‌شود که پیامدهای مهلکی به دنبال دارد. البته با توجه به آمار خیانت در جدول بالا که رقم ناچیزی است احتمالاً این سوءظن مبنایی در واقعیت ندارد و تنها تصورات فرد از طرف مقابل است که تحت تأثیر جو عمومی اجتماعی پدید آمده است. مجدداً می‌توان گزاره مرکزی این نوشته را یادآوری کرد که تقویت مناسبات اجتماعی و اعتماد عام، به خود خانواده باز خواهد گشت و آنرا در مقابل آسیب‌هایی از این دست مصون نگه می‌دارد.

در مجموع می‌توان گفت مناسبات اجتماعی که خانواده را در بر گرفته‌اند-در واقع قریب به اتفاق نهادهای جامعه حول خانواده تنیده شده‌اند- بیش از مناسبات درون خانواده بر آن اثر می‌گذارند لذا برای مطالعه خانواده باید نگاه را از درون به مناسبات بیرونی برگردانیم.

۲. اگر روند سه ساله را در نظر بگیریم، «اعتیاد» دومین دلیل افراد برای اقدام به طلاق معرفی شده است. اعتیاد به دلیل هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی‌اش، رقیبی برای زندگی خانوادگی است و از این جهت اولین قربانی آن حتی قبل از فرد معتاد، خانواده اوست. دوام خانواده با اعتیاد نیز آسیبی کمتر از طلاق ندارد لذا ممکن است برخی به دلایل مشخص یکی از این دو را انتخاب کنند. متأسفانه اعتیاد در اشکال مختلف در حال توسعه است و خانواده تنها قربانی آن نخواهد بود. اعتیاد از سویی معلول مناسبات اجتماعی است که افراد از خود و جامعه احساس بیگانگی می‌کنند و در پاسخ به این بیگانگی و فائق آمدن بر پوچی زندگی و خلأ اجتماعی به راه‌کاری فردی برای رهایی از رنج‌های جمعی روی می‌آورند. نمی‌توان اعتیاد را تنها یک بیماری فردی تلقی کرد زیرا جامعه و نسبت فرد با آن تأثیر زیادی در انتخاب‌های افراد برای حل مسائلی که در ید اختیار آن‌ها نیست، دارد. برخی از شیوه‌های مصرف مواد مخدر به نوع تعاملات و مناسبات درون خانواده باز می‌گردد و گاه افراد برای رهایی از رنج‌هایی که در خانواده دارند، به مصرف مواد مخدر روی می‌آورند که امروزه اشکال بسیار متنوعی پیدا کرده است.

۳. «عدم مسؤلیت‌پذیری» و «بی‌کاری» دو عامل دیگر هستند که در کنار هم یکی از پاسخ‌های پرتکرار در جواب دلایل طلاق هستند. این دو متغیر را به این دلیل می‌توان در کنار هم نشان داد که بی‌کاری مردان به عدم مسؤلیت‌پذیری در تأمین خانواده تعبیر می‌شود. توقعی که از مردان وجود

دارد تأمین اقتصادی خانواده به هر نحو ممکن است و کوتاهی در آن پذیرفته نیست و فرد را از صلاحیت بودن در خانواده ساقط می‌کند. عدم مسؤولیت‌پذیری بیشتر مورد تأکید است و به نظر می‌رسد میان انتظارات زن و مرد از مسؤولیت خانوادگی تفاوت وجود دارد که حاکی از فاصله بین فرایند یادگیری نقش و اجتماعی شدن زنان و مردان است.

خانواده به دلیل این که محمل توسعه شخصی و اجتماعی افراد شده، فشار بسیاری را بر مرد تحمیل می‌کند که همسر و فرزندان خود را در این رقابت فرساینده به پیش ببرد. بر این اساس خانواده دیگر محل امن و آرامش نیست بلکه میدان مسابقه‌ای است که افراد را از نفس می‌اندازد. اگر به متغیر «رضایت از زندگی زناشویی» بازگردیم می‌توانیم در این گام تفسیر روشن‌تری از عدم رضایت بیشتر مردان به دست دهیم. بر خلاف تلقی مرسوم که زنان از زندگی زناشویی رضایت ندارند، در واقعیت آماری این مردان هستند که از خانواده انصراف می‌دهند. یکی از دلایل این مهم توقعات فزاینده از مرد در خانواده می‌تواند باشد.

همچنان که «درآمد ناکافی» نیز یکی از متغیرهایی است که از سال ۹۳ تا ۹۵ نقش پررنگ‌تری به خود گرفته است. مناسبات طبقاتی و فراگیری فرهنگ مصرف به‌طور فزاینده افراد بیشتری را در این دسته‌بندی وارد خواهد کرد و در سال‌های آتی احتمالاً این مسأله اهمیت بیشتری نیز خواهد یافت.

۴. «ضرب و شتم»، «بی‌احترامی» و «بی‌توجهی» در کنار «بددهنی» به بحران رابطه خانوادگی ارجاع دارند. بجز ضرب و شتم که بر اساس کلیشه- احتمالاً از مردان سر می‌زند، نمی‌توان سایر مقولات را به یک طرف نسبت داد. بحران رابطه را می‌توان با فاصله زن و مرد از توقعات متقابل از یک رابطه نسبت داد. اجتماعی شدن و فرایند آموزش و یادگیری تعامل با جنس مخالف در یک رابطه نزدیک از حلقه‌های مفقوده تشکیل خانواده است. این فقره دوباره ضرورت بازاندیشی در نهاد ازدواج را طرح می‌کند که در جامعه آغاز شده و افزایش طلاق یا کاهش قبح آن و تلقی از آن به عنوان یک راه‌حل خود بخشی از این بازاندیشی است. واقع این است که نهاد ازدواج و مختصات امروزی آن موضوع یک پژوهش مستقل است که ضرورت آن بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود.

تعبیری که هر یک از دو طرف از بی‌توجهی و بی‌احترامی یا حتی بددهنی دارد به تعمیق این موضوع می‌انجامد. زنان خواهان توجه از سوی همسر هستند و اولویت‌یافتن این مقوله نیز تحت تأثیر رویکرد نوین در ازدواج و تعبیر عشق رمانتیک است که در خانواده سنتی موضوعیت نداشت. همچنین زنان، خشونت کلامی یا فیزیکی مردان را همچون خانواده سنتی از یک مرد پذیرفتنی نمی‌دانند. همچنان که رابطه مرد با خانواده خود پس از ازدواج را در شکل سابق تحمل نمی‌کنند. این مناسبات از طرف مقابل هم صادق است و مردان نیز بر همین قیاس خواهان احترام و توجه هستند. بازاندیشی نقش‌های افراد در خانواده نیز که از تحولات کلان اجتماعی سرچشمه می‌گیرد بخشی از این به‌هم ریختگی هنجاری را توضیح می‌دهد.

۵. «عدم رضایت جنسی»، «تنفر و عدم علاقه»، «خیانت» و «ازدواج تحمیلی» نیز گروه دیگری از مقولات مورد پرسش در دلایل طلاق هستند که در مجموع ارقام قابل توجهی به خود اختصاص داده‌اند. از یک منظر می‌توان همه این متغیرها را به یک مقوله تقلیل داد. چنان‌که در سطور پیشین آمد اگر رابطه‌ای که افراد در آن حضور دارند توقعات آن‌ها را برآورده نکند احتمال این‌که رضایت جنسی کاهش یابد یا خیانت اتفاق بیفتد بیشتر می‌شود، تنفر از طرف مقابل شکل می‌گیرد و احتمال این‌که دیگران در این وضعیت مورد سرزنش قرار بگیرند که مسبب ازدواج تحمیلی شده‌اند بالا می‌رود. به نظر می‌رسد دلایلی از این دست - که احتمالاً به شکل مستقل می‌تواند عامل طلاق شود - بیشتر حاصل شکست رابطه است و خود معلول وضعیت آشفته‌ای است که رابطه دچار آن است تا علت آن باشد. در تحلیل این اطلاعات باید مراقب بود معلول‌ها را با علل و دلایل جایگزین نکنیم.

در تحلیل رضایت از زندگی زناشویی گفته شد که مسأله جنسی احتمالاً تحت تأثیر عوامل دیگر به عنوان یک مسأله موضوعیت می‌یابد. در این فقره این تحلیل تأیید می‌شود و درصد کسانی که عدم رضایت جنسی را عامل طلاق می‌دانند پایین است. جز در موارد حاد، با آموزش و مشاوره و درمان می‌توان رابطه جنسی را تنظیم کرد تا به منزله یک مشکل از میان برود اما اگر مشکلات دیگری مطرح باشد افراد از رابطه جنسی هم لذت نمی‌برند و این مقوله بیش از آنچه هست مهم می‌شود. لذا برخی تحلیل‌ها و اطلاعات مبنی بر اغراق در اهمیت مسائل جنسی در وقوع طلاق نمی‌تواند درست باشد.

۶. در مقام نتیجه‌گیری باید گفت مسائلی که ریشه اجتماعی دارند بیش از مناسبات فردی خانواده را تهدید می‌کند. در واقع آسیب‌های اجتماعی به خانواده سرایت کرده است لذا برای مقابله با آن باید به احیای نهادهای اجتماعی اقدام کرد. خانواده خود نهادی اجتماعی است اما مقولاتی که بنیاد هر اجتماعی هستند از جمله اعتماد عام، اگر تضعیف شوند خانواده اولین قربانی آن خواهد بود.

۳. تجربه‌ی طلاق

طلاق یک کنش است و حامل معنا و مناسباتی است که به دام عدد و رقم نمی‌افتد. در این تحقیق در کنار تحلیل ارقام و آمار موجود، برای فهم تجربه طلاق، یازده مصاحبه با زنان و مردانی که تجربه طلاق را زیسته‌اند انجام شده تا امکان تفهم این پدیده از منظر عاملان اجتماعی فراهم شود. نقطه تمرکز در این مصاحبه‌ها، مطالعه نهاد ازدواج، اثر آن بر طلاق و تجربه زندگی بعد از طلاق است. از میان مصاحبه‌شوندگان ۴ مرد و ۸ زن در مورد تجربیات خود از طلاق سخن می‌گویند. تعداد مردان مورد مصاحبه گویای تفاوت زنان و مردان از تجربه طلاق است. مردان به دلایل اجتماعی و فرهنگی کمتر حاضر به مصاحبه در مورد تجربه زندگی مشترک بودند زیرا آن‌را

یک تجربه شخصی و نوعی شکست می‌دانند. در مقابل زنان پرهیز کمتری از صحبت در مورد تجربه خود از طلاق دارند.

در مورد علت طلاق سه نفر از چهار مرد مورد مصاحبه، دخالت اطرافیان و یک نفر فقر مالی را دلیل طلاق خود عنوان کرده‌اند. در سه مورد زنان این مردان درخواست طلاق داده‌اند و یک مورد توافقی بوده است. نمی‌توان اقدام به طلاق را به نفع زن یا مرد مصادره و حکم کرد کسی که اقدام به طلاق کرده در رنج و فشار بیشتری بوده است. معمولاً در فرایند طلاق به دلیل مسائل مالی و تعهد مهریه، مرد اقدام به طلاق نمی‌کند و زنان در درخواست طلاق پیش قدم می‌شوند.

ازدواج مردان مورد مصاحبه سنتی و از طریق آشنایی با واسطه به خانواده همسر خود معرفی شده‌اند و از همسر خود و منش و ترجیحات او شناختی مستقیم نداشته‌اند. بدیهی است این وضعیت برای همسر آن‌ها هم فراهم نبوده که از خواستگار خود شناخت داشته باشند. به همین دلیل بعد از ازدواج خود را در موقعیتی بغرنج و چالش‌برانگیز دیده‌اند که بجز طلاق راه دیگری پیش رو نداشته‌اند. از همین رو عدم علاقه زن به شوهر، ناهمسانی اجتماعی و فردی، عدم تفاهم در اقتصاد خانواده از دلایلی است که در کنار دخالت خانواده و اطرافیان به عنوان عامل طلاق ذکر شده است. در واقع دخالت اطرافیان را باعث تغییر همسر و ناسازگاری او دانسته‌اند.

مردان مطلقه دنیای بعد از طلاق را ناخوشایند، همراه با یک برچسب و تغییر نگاه مردم، زبان مالی و احساسی ارزیابی می‌کنند که همین مسأله علاقه آن‌ها برای ازدواج مجدد را تحت تأثیر قرار داده است. با این اوصاف مردان بعد از طلاق خود را خوشحال‌تر از وقتی می‌دانند که در زندگی مشترک پرتنش به سر می‌بردند.

می‌توان گفت نهاد ازدواج امکان انتخاب موفق برای افراد را تأمین نمی‌کند. در واقع بخشی مهمی از مسأله طلاق نه فردی که محصول نقص نهادی است و افراد قربانیان آن هستند. بدون کارکرد صحیح نهاد ازدواج، نهاد خانواده نیز از کارکرد درست خود باز می‌ماند و افراد با بدبینی از آن فاصله می‌گیرند و نقص نهادی را به ماهیت نهاد نسبت می‌دهند.

پس از طلاق - که به خودی خود ناخوشایند هست - برخی برچسب‌های اجتماعی آن‌را به یک واقعه ناگوار و برگشت‌ناپذیر و در واقع یک زخم بدنامی^۱ بدل می‌کنند. بر این اساس افراد نه تنها با مصائب فردی طلاق دست به گریبان می‌شوند بلکه با پیامدهای اجتماعی سنگین آن نیز باید روبرو شوند. یکی از اولویت‌های مربوط به نهاد خانواده و ازدواج باید کاهش آسیب‌های طلاق باشد.

تلقی زنان مطلقه از طلاق متفاوت از روایت مردان است. زنان و مردان طلاق را به یک شکل تجربه نمی‌کنند. زنان مصاحبه‌شونده به اتفاق، ازدواج‌شان را سنتی و بدون شناخت از طرف مقابل

آغاز کرده‌اند. معیارهایی که از زندگی با شریک خود داشته‌اند در خواستگارشان وجود نداشته اما به دلیل سن پایین ازدواج، یا تن دادن به خواست خانواده ازدواج کرده‌اند. به نظر می‌رسد برای زنان نیز همانند مردان نهاد سنتی ازدواج کارکرد مورد انتظار را نداشته است. زنان اشاره می‌کنند شناخت شخصیت دو طرف برای دست کم درک حساسیت‌های همدیگر ضروری است اما برخی مناسبات که مصاحبه‌شوندگان به تعصبات قومی قبیله‌ای نسبت می‌دهند، مانع آن‌ها بوده است.

از دلایل طلاق به مواردی مانند دخالت اطرافیان، اعتیاد همسر، بی‌علاقگی به همسر، عدم تفاهم اخلاقی، تضاد شخصیتی با همسر، فقر مالی، بی‌توجهی همسر اشاره شده است. تقریباً در همه موارد زن درخواست طلاق داده که در مواردی با مقاومت همسر و گاهی با استقبال او روبه‌رو شده است. زنان مورد مصاحبه جدای از دلیلی که برای طلاق داشته‌اند زندگی مشترک خود را نوعی زندان فرساینده می‌دانند که رنجش آن به حدی بوده است که حاضر به طلاق شده‌اند در حالی که بسیاری از آن‌ها بعد از طلاق با مشکلات بیشتری مواجه هستند. با این حال هیچ‌کدام از طلاق خود پشیمان نبوده و معتقداند تمام کاری که به زعم خود پاسخ‌گویان - برای حفظ زندگی لازم بوده را انجام داده‌اند. طلاق آخرین راه آن‌ها بوده که انتخاب شده است.

پاسخگویان بعد از طلاق خود را در معرض قضاوت‌های رنجاننده می‌بینند. «همه برای زن مطلقه گرسنگ می‌شوند» یکی از تعبیری است که به روشنی وضعیت زنان مطلقه را تصویر می‌کند. «اسم طلاق سنگینه» یا «توقعات بی‌جا از زن بیوه دارند» از توصیفات است که برای تجربه بعد از طلاق به کار می‌برند. لذا برخی برای حل این مشکل یا مطلقه بودن خود را پنهان می‌کنند یا ارتباطات خود را محدود می‌کنند.

پس از طلاق همه پاسخ‌گویان با وجودی که به خواست خود از رابطه خارج شده‌اند یک دوره از افسردگی یا ناامیدی و یأس را تجربه کرده‌اند و تنها بعد از تحمل رنج بسیار با وضعیت خود کنار آمده‌اند. پاسخ‌گویان ازدواج مجدد را انتظار می‌کشند اما «بهر حال آدم‌های خاصی به خواستگاری زنان مطلقه می‌آیند» که شرایطشان مورد پسند آن‌ها نیست «زن مطلقه که غرور خود را از دست نداده است» و نمی‌تواند «به عنوان همسر موقت یا زن دوم کسی» ازدواج کند. بنابراین «می‌شینم توی خونه تا ببینم خدا چی می‌خواد»، «تا سرنوشت چی بخواد».

نتیجه‌گیری

نهاد ازدواج، نهاد خانواده و نهاد طلاق با همدیگر و با سایر نهادهای اجتماعی دیگر در تلائم و تناظر متقابل قرار دارند. بحران یا نقص نهادی در یکی به سایر نهادها نیز سرایت می‌کند و آن‌ها را در ایفای کارکردشان فلج می‌کند. نتایج پژوهش حاضر که از داده‌های کمی و کیفی فراهم شده است ضرورت بازاندیشی در نهاد ازدواج، نهاد خانواده و همچنین تعریف نهاد طلاق را نشان می‌دهد.

به دلیل تحولاتی که دامان جامعه را فراگرفته و همگان در آن فروافتاده‌اند، نهادهای اجتماعی نیز در حال تطبیق خود با این تحولات هستند و این فرایند خالی از خطر و خسران نیست. وضعیت نهاد خانواده نیز واکنشی به این تحول و گذار است که به هر حال زندگی افراد را قربانی خود می‌کند. در این وضعیت تعریف درست مسأله کمک زیادی به مواجهه آگاهانه با این تحول اجتناب‌ناپذیر می‌کند. از این منظر تلاش برای کاهش طلاق شاید بهترین راه حل نباشد هر چند این به معنای استقبال از این پدیده نیست. بلکه کمک به خانواده و کاهش آسیب‌های آن می‌تواند به شکل تعریف نهاد طلاق باشد. نهاد مجموعه قواعد و مناسبات راهنمای عمل است که با توافق و قرارداد جمعی تعریف می‌شود و افراد را در موقعیت‌های مختلف به تمشیت زندگی‌شان توانا می‌سازد. طلاق آسیب‌های بسیاری دارد و از این جهت نه تنها خانواده و فرد که انسجام اجتماعی را با چالش روبه‌رو می‌کند. برای کاهش آسیب‌های طلاق ضروری است برخی مناسبات نهادی تعریف شود که از فرد طلاق گرفته حمایت کند و او را به جامعه بازگرداند تا بتواند به عنوان عضوی جامعه احساس تعلق و مفیدبودن کرده و در اهداف جمعی همراه شود. طرد افراد مطلقه و برچسب‌زدن به آن‌ها به هر شکل ممکن، به زیان نهاد خانواده است زیرا کسانی را که یک‌بار از این نهاد خارج شده‌اند را فاقد صلاحیت برای آغاز یک زندگی معمولی و طبیعی می‌داند. آن‌ها خود را عنصر نامطلوب ارزیابی می‌کنند و حتی کل ارزش‌های نهادی که آن‌ها را طرد کرده، انکار می‌کنند و به ضد خانواده بدل می‌شوند. اگرچه این افراد از این فرایند اطلاع ندارند و به مسیری که در آن افتاده‌اند و پیش می‌روند خودآگاهی ندارند اما به این سو سوق داده می‌شوند. آسیب‌زدایی از طلاق، برچسب‌زدایی از آن می‌تواند آن را نه یک شکست برای خانواده که به یک وقفه در زندگی بدل کند. فرد طلاق گرفته نباید خود را سقوط کرده از اوج افتخار زندگی خانوادگی به ورطهٔ پوچی و بی‌هدفی تصور کند و منتظر شود «تا سرنوشت» برای او چه بخواهد.

به دلیل فرهنگ غالب، مردان مطلقه آسیب کمتری از طلاق می‌بینند - هرچند رنج شخصی آن‌ها با زنان برابر است - اما زنان به ناچار با وضعیت ناخوشایندی که فرهنگ جامعه برای آن‌ها پدید آورده مواجه می‌شوند. در آمار زنان و مردان مجرد نشان دادیم که مردان مجرد بیشتر از زنان مجرد هستند به این معنی مردان مطلقه امکان بیشتری برای ازدواج با زنان هرگز ازدواج‌نکرده دارند و عملاً از آن استفاده می‌کنند اما زنان بعد از طلاق بخت کمتری دارند تا با یک مرد ازدواج نکرده، پیوند زناشویی ببندند زیرا فرهنگ جامعه مردان را از این کار منع می‌کند.

نهاد طلاق برای نجات افراد از ضایعه‌های طلاق به مثابه ورطه‌ای هولناک است نه تشویق این پدیده که آسیب‌های فردی و اجتماعی آن را نشان دادیم. واقع این است طلاق می‌تواند در خدمت نهاد خانواده باشد اگر به شکل یک نهاد در بیاید که افراد مطلقه را در بر بگیرد و مجال زندگی معمولی مجدد را برای آن‌ها قائل باشد. نهاد طلاق بخشی از تلاش برای دوام نهاد خانواده است.

منابع

- دورکیم، امیل (۱۳۷۳)، *قواعد روش جامعه‌شناسی*، ترجمه علی محمدکاردان، چاپ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- سازمان ثبت احوال کشور (۱۳۹۶)، *گزارش طلاق در ایران*، دفتر اطلاعات جمعیتی و مهاجرت.
- مرکز ملی رصد اجتماعی کشور (۱۳۹۴)، *گزارش وضعیت شاخص‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و امنیتی کشور در سال‌های ۷۵ تا ۹۱*، گزارش استان کرمانشاه.
- مرتون، رابرت (۱۳۷۶)، *مشکلات اجتماعی و نظریه جامعه‌شناختی*، ترجمه نوین تولایی، تهران: نشر امیرکبیر.